

«ملاحظه‌ای از خوشگذرانی و بیماری»

- جف کینی، نویسنده‌ی خاطرات یک پری چلمن



مک پاروت

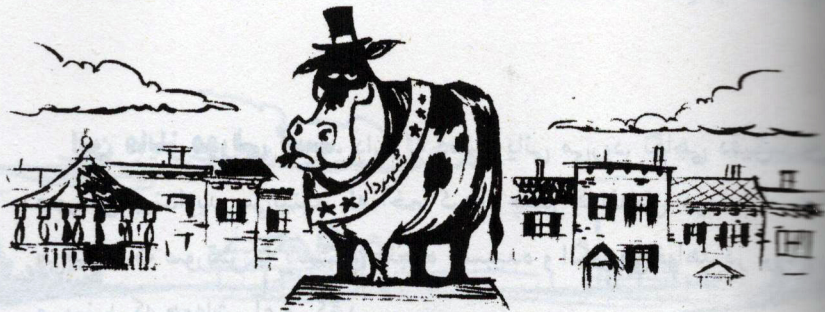
فرهنگ
امروزی

چوری جان

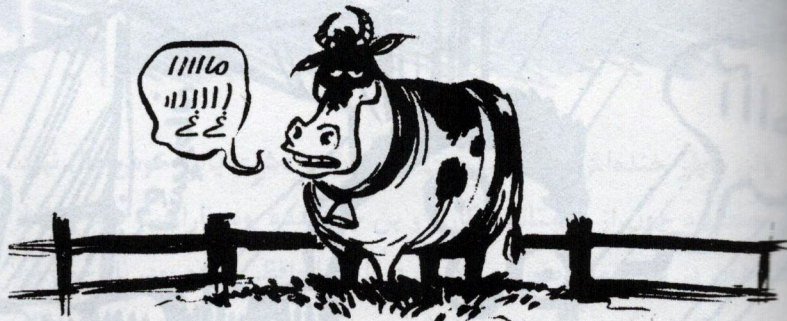
کمی اطلاعات عمومی درباره‌ی دشت یانی: اگر تمام گاوهای دشت یانی را روی هم بگذاری تا ماه می‌رسد و برمی‌گردد. (ولی اصلاً فکر خوبی نیست چون گاو از بلندی می‌ترسد و بدون لباس فضانوردی در فضا خفه می‌شود.)



در سال ۱۸۳۶ به خاطر اشتباه در شمارش آرا، یک گاو شهردار دشت یانی شد (میزان رضایت آن‌قدر بالا بود که گاو در دوره‌ی بعد هم انتخاب شد). جمع‌ی گاو هنوز هم در میدان مرکزی شهر هست.



اگر تمام روز پیش یک گاو بایستید می‌بینید که گاوها روزانه کم و بیش صد بار ماغ می‌کشند. شمارش ماغ گاو از سرگرمی‌های سالم مردم دشت یانی است.



این یکی‌اش!
همه‌ی این موارد، از دشت یانی مکانی هیجان‌انگیز می‌سازد، البته اگر اصلاً به گاوها علاقه‌مند باشید.
مایلز مورفی اصلاً از گاو خوشش نمی‌آمد.

این یکی صدمین آه امروزش بود.
 جوی مورفی از پشت فرمان گفت: «مایلز، این قدر آه نکش. الان دیگر
 حقه داریم! اتاقت بزرگتر می‌شود. حیاط داریم! از نو شروع می‌کنیم. یک
 کتی بخت دیگر.»

این مایلز مورفی است. دارد به دشت یانی می‌رود. نگاهی دقیق‌تر به
 صورتش بیندازید. می‌بینید که اخم کرده. چقدر قیافه‌اش در هم است.
 می‌بینید که صورتش به شیشه‌ی پنجره چسبیده و انگار می‌خواهد در برود.
 می‌بینید که هم‌هانش آه می‌کشد.



ولی مایلز خنده‌اش نمی‌آمد، چون از آمدن به دشت یانی خوش حال نبود.
 تراجت بود چون از دوستانش کارل و بن جدا شده بود. ناراحت بود چون از
 خاتمشان در ساختمان صورتی نزدیک دریا خداحافظی کرده بود. ناراحت بود
 چون از اتاقش که چهار تا دیوار داشت و سقفش پر از نقشه بود خداحافظی
 کرده بود. مایلز می‌خواست نقشه‌ها را هم با خودش بیاورد، ولی آن‌ها آن قدر
 خوب به دیوار چسبیده بودند که اگر می‌کشیدشان پاره می‌شدند. (نباید
 نقشه‌ها را آن قدر خوب به دیوار می‌چسباند.) ناراحت بود چون از مغازه‌ی
 عاکس، آب‌نبات‌فروشی محبوبش، هم خداحافظی کرده بود.

